



نشر چشمه

سزار آیرا
حلبی آباد
ترجمه‌ی ونداد جلیلی
- جهان‌نو -

درباره‌ی نویسنده و کتاب

در وصف سزار آپرا گفته‌اند که کمتر نویسنده‌ای به اندازه‌ی او کتاب خوانده است، مطالعاتش در زمینه‌ی ادبیات بسیار گسترده است و دوره‌های گوناگون آن را استادانه می‌شناسد. سال‌ها ادبیات ترجمه کرده است و چند زبان می‌داند. آگاهی‌های نویسنده‌ی «سواد خواندگی»، پشت‌کار بی‌مانند و تجربه‌ی سالیانش را به کار برده، سبکی (سبک‌هایی) غیر از سبک دیگر نویسندگان مهم معاصر در پیش گرفته و انبوهی رمان نوشته است. شاید همین چندوجهی بودن سبک و همچنین تک‌تک رمان‌هایش در کنار پرداختن موضوعات مهم زمانه، دوری جستن از شتاب‌زدگی و شیوه‌ی سنجیده‌ی کارش سبب شده باشد که آثارش در سال‌های گذشته میان منتقدان و مخاطبان ادبیات گل بکند و جمعیت خوانندگان کتاب‌هایش در سراسر جهان به سرعت بیفزاید. بی‌گمان در ایران نیز نامش را در سال‌های آینده بسیار بیشتر خواهیم شنید.

حلبی آباد (*La villa*، ۲۰۰۱) از رمان‌های مهم، تفکربرانگیز، قصه‌دار و خواندنی اوست که از جمله خصوصیاتش کاملاً معاصر بودن و در ضمن بهره‌بردن از ویژگی‌های رمان متأخر و کلاسیک است. یادداشتی کوتاه درباره‌ی این رمان پس از پایان متن آن آمده است.

حلبی آباد از نسخه‌ی اسپانیایی آن به فارسی برگردانده شد که انتشارات اِمِسه در آرژانتین منتشرش کرده است.

یکی از مشغله‌های داوطلبانه‌ی ماکسی^۱ آن بود که کمک کند تا کارتن جمع‌کن‌های محله بارشان را ببرند. گذر روزها این رفتار اتفاقی را برایش پیشه‌ای گردانده بود که سخت جدی‌اش می‌گرفت. کارش در آغاز واکنشی بسیار عادی بود مثل برداشتن باری از دوش کودکی یا زنی آبستن که به نظر می‌رسید نمی‌تواند ببردش (اگرچه راستش می‌توانست). پس از مدتی کوتاه دیگر چه کودک یا بزرگ‌سال می‌دید و چه مرد یا زن، فرقی بین‌شان نمی‌گذاشت: همیشه تنومندتر و قوی‌تر از آن‌ها بود و از این گذشته به دلخواه و بی‌آن‌که کسی از او بخواهد کمک‌شان می‌کرد. هرگز به ذهنش هم نرسید که این کارش را از سر خیرخواهی یا همبستگی یا مسیحیت یا دلسوزی یا چه و چه بینگارد؛ کارش را می‌کرد و بس. مثل عادت خودبه‌خودی بود. اگر چندوچونش را از او می‌پرسیدند به سختی می‌توانست شرحش بدهد چون رساندن منظورش برایش بسیار دشوار بود، پیش خودش حتا به فکر آوردن توجیه نمی‌افتاد. زمان می‌گذشت و کارش را جدی‌تر می‌گرفت و اگر روزی، بهتر است گفته شود شبی، نمی‌توانست از خانه بیرون برود و گشت‌هایش را در محله بزند، حسی مؤثر گریانش را می‌گرفت که می‌گفت کارتن جمع‌کن‌ها از نیامدنش حیرت می‌کنند و از همدیگر می‌پرسند «یعنی کجاست؟